

تاکید به چند نقطه ضعف سازمان دهی اول ماه می ۲۰۱۲ در ایران!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

اول ماه می ۲۰۱۲ را پشت سر گذاشتیم. روز جهانی کارگر امسال در کشورهای مختلف جهان، به لحاظ کمی و کیفی نسبت به سال قبل با شکوه تر برگزار شد. دلیل آن هم روشن است بحران سرمایه داری جهانی، جنبش هایی چون وال استریت را اشغال کنید و ما ۹۹ درصدیم و بهار عربی و غیره در این مساله دخیلند. دست همه کسانی که سازمان ده این حرکت ها بودند و همه کسانی که در آن ها شرکت کردند درد نکند.

در ایران، برگزاری اول ماه می در شهر سنجندج، با شکوه تر از نقاط دیگر ایران بود. برگزارکنندگان از قبل زمان و مکان تجمع خود را اعلام کرده بودند و با وجود این که حکومت اسلامی در تمام شهر، نیروهای سرکوبگر خود را به خیابان ها آورده و حکومت نظامی اعلام نشده برقرار کرده بود اما صدها کارگر و انسان آزاده با شهامت بی نظیری به خیابان ها ریختند و روز جهانی خود را گرامی داشتند. شهر سنجندج، این قلب تپنده جنبش انقلابی کردستان، سابقه بسیار درخشانی در برگزاری اول ماه می ها دارد. زنده یاد جمال چراغ ویسی، یکی از سخن رانان اول ماه می این شهر بود که توسط جانیان حکومت اسلامی به چوخته مرگ سپرده شد.

قصد من در این جا ارزیابی مراسم های اول ماه می در ایران و جای دیگری نیست. آن چه که هدف اصلی این نوشته است تأکیدی به ضعف های خودمان و جنبش مان است که باید مورد نقد قرار دهیم. در پایین به چند نمونه از این ضعف ها و یا ملاحظات سیاسی اشاره می کنم.

۱- در سال جاری، حکومت اسلامی با سیاست های فاشیستی خود، تعرض همه جانبه ای را علیه شهروندان و کارگران افغانی در ایران راه انداخته که بسیار نفرت انگیز و چندان آور است. به این ترتیب، بار دیگر حکومت اسلامی، ماهیت فاشیستی خود را حتی در مقابل متوهم ترین انسان ها نیز قرار داده است. پس از این که روز سیزده بدر به دستور مقامات شهرداری اصفهان، شهروندان افغانی را به یکی از پارک های این شهر راه ندادند؛ چند روز به روز جهانی کارگر مانده دستورالعملل پاک سازی افغانی ها در شمال ایران نیز در رسانه ها انتشار یافت و در پی آن، موجی از خبرها و گزارش ها در رسانه های حکومتی علیه شهروندان افغانی مقیم ایران راه افتاد که گویا عامل بی کاری و گرانی و غیره همین شهروندان افغانی هستند؟! بی شرمی و قباحتم هم حدی دارد اما چنین سیاست هایی از سوی سران و مقامات حکومت جهل و جنایت، ترور و اعدام، سنگسار و تجاوز اسلامی، بسیار پیش پا افتاده است و غیرمنتظره نیست. حکومتی که بیش از سه دهه است هرگز به حرمت انسانی و جان آدمیزاد کم ترین ارزش و اهمیتی نداد و به راحتی آب خوردن نیز کشتار می کشد برخورد هایش با پناهندگان و مهاجرین و شهروندان افغانی نیز بخشی دیگری از همین سیاست ها و عملکردهای وحشیانه را به نمایش می گذارد.

حکومت اسلامی ایران، به استثنای مشتی اجیر اطلاعاتی و پاسدار و یا وابستگان گروه های مذهبی طرفدار خودش در افغانستان، همواره حقوق پناهندگی و حق شهروندی اکثریت مهاجرین و پناهندگان در ایران را زیر پا گذاشته و آن را تعقیب و تهدید و زندانی کرده و به جهنم جنگ و قحطی اشغال گران اروپایی و آمریکایی، طالبان، نیروهای به اصطلاح جهادی، القاعده و دولت نوکرسفت «کرزای» اخراج کرده است.

بخش عظیمی از کودکان افغان در ایران، از آموزش و تحصیل و امکانات بهداشتی و درمانی محرومند. حکومت اسلامی ایران، حتی به کودکانی که یکی از والدین آن ها افغانی اند شناسنامه صادر نمی کند و آن ها را رسماً از حقوق شهروندی شان محروم کرده است. کودکان افغانی، همواره با ضرب و شتم پلیس حکومت اسلامی نیز مواجهند.

احمد حسینی، رییس اداره اقامت اتباع خارجی وزارت کشور حکومت اسلامی ایران در سال ۱۳۸۳، پایان همان سال را به این دلیل پایان اقامت افغان ها در ایران اعلام کرده بود که آن ها دیگر پناهنده نیستند. از آن سال تاکنون، صدها هزار افغانی به زور از ایران اخراج شده اند و یا حتی تعدادی از آن ها در تعقیب و دستگیری و اخراج توسط سپاه پاسداران و مامورین مرزی حکومت اسلامی، جان خود را از دست داده اند.

روزها نخست اردیبهشت ۱۳۹۱، پس از آن که بخشدار مرکزی نوشهر از ممنوعیت حضور افغان ها در این شهر خبر داد، یک معاون استانداری مازندران اعلام کرد که تمام اتباع کشور افغانستان که در این استان سکونت دارند باید تا پایان تیرماه امسال از مازندران خارج بشوند.

هادی ابراهیمی، معاون سیاسی - امنیتی استانداری مازندران به خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) گفت که از تیر ماه امسال «سکونت و تردد اتباع افغان ها در مازندران ممنوع است و از این تاریخ، تمام مدارک اقامتی و هویتی این افراد بی اعتبار می شود.»

این ممنوعیت در شرایطی اعلام می شود که در روز ۱۳ فروردین امسال، مسئولان ستاد سفرهای نوروزی در شهر اصفهان هم ورود شهروندان افغان را به «پارک کوهستانی صفا» در روز سیزده به در ممنوع کرده بودند.

شهرداری اصفهان، در آن هنگام به نقل از احمدرضا شفیعی، مسئول کمیته انتظامی ستاد سفرهای نوروزی این شهر گفته بود که در روز طبیعت یا سیزده به در، به گفته او برای «ایجاد امنیت و تامین رفاه بازدید کنندگان» از ورود افغان ها به پارک صفا جلوگیری شده است.

معاون سیاسی - امنیتی استانداری مازندران، با بیان این که در سال ۱۳۹۰ بیش از ۳۰۴۰ نفر از اتباع افغانستان در این استان بازداشت و به کشورشان انتقال داده شدند، افزود که ممنوعیت حضور اتباع افغانستان در این استان، طبق «مصوبه وزارت کشور» اعمال می شود.

ابراهیمی، در عین حال گفت که حضور اتباع افغانستان در ۱۰ شهر ساحلی مازندران از سال ۱۳۸۶ ممنوع بوده است. او هم چنین «هرگونه خدمات‌رسانی به این افراد را جرم» خواند و گفت که «با متخلفان به شدت برخورد» خواهد شد. حال تصور کنید چنین سیاست وحشیانه ای بر علیه چند میلیون ایرانی که در کشورهای غربی زندگی می کنند اعمال شود چه فاجعه ای رخ می دهد؟ و ما چه عکس‌العملی نشان می دهیم؟ از جامعه چه انتظاراتی در دفاع از خودمان داریم؟!

اما متأسفانه دردناک تر آن جاست که در قطعنامه تشکل های موجود کارگران ایران که به مناسبت روز جهانی کارگر ۲۰۱۲ منتشر شده اند یا اشاره ای به یورش وحشیانه حکومت اسلامی به کارگران افغانی که بخشی از طبقه کارگر ایران و اتفاقاً محروم ترین و آسیب پذیرترین بخش طبقه هم هستند نشده است و یا اگر هم اشاره ای شده کلی بوده است. البته در برخی از قطعنامه هایی که در شهرهای کردستان منتشر شده اند مستقیماً به مساله کارگران افغانی اشاره کرده اند. اما مشخصاً در «قطعنامه روز جهانی کارگر اردیبهشت ۹۱» که در تاریخ دوشنبه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۱، از سوی «سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه» منتشر شده است، حتی هیچ اشاره ای به وضعیت فلاکت بار کارگران و کودکان افغانی نشده است.

سؤال از رفقای مسنول و دست اندرکار سندیکای شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و حومه، این است که آیا از تهاجم وحشیانه به کارگران افغانی خبر ندارند؟ کارگران افغانی که چندین دهه است در ایران سخت ترین و خطرناک ترین کارها را با دست مزدهای کم تر تقبل کرده و ناچاراً استثمار شدیدتری را نیز متحمل شده اند و هم اکنون با تهاجم همه جانبه حکومت اسلامی نیز روبرو هستند چرا این قدر بی تفاوت هستید؟! برخی از شماها که صرفاً به دلیل دفاع از حقوق خود و هم طبقه ای هایتان سال ها زندان و شکنجه حکومت اسلامی را تجربه کرده اید چرا اکنون به این تعرض فاشیستی به هم طبقه ای هایتان چشم می بندید؟

۲- چرا ۹۹ درصد طرح ها و آفیش هایی که به مناسبت روز جهانی کارگر در داخل و خارج کشور منتشر شده اند زن ها و کودکان کارگر غایبند. هنگامی که زن کارگر در آفیش های اول ماه می نیز حضور ندارد آیا مستقیم و غیرمستقیم نشان دهنده تفکر مردسالاری نیست؟

چرا در برخی از آفیش ها، کارگر همانند غول های اسطوره ای نشان داده می شود که انگار قرار است با سینه و بازوی عضلانی قدرت مند خود دشمن را به زمین بکوبد. مگر عرصه مبارزه طبقاتی، رینگ بوکس و تشک کشتی است که حریفان در مقابل هم قرار می گیرند؟

مساله دیگر در آفیش ها و طرح ها که باید عمیقاً مورد نقد قرار گیرد تکرار داس و چکش در آن هاست. در حالی که اکنون قلم و کامپیوتر جای آن ها را گرفته و حتی در دوردست ترین روستاها نیز ماشین های گندم و علوفه جمع کنی کار می کنند و خبر چندانی از داس نیست؛ در کارگاه های فنی نیز دستگاه های کامپیوتری نصب شده است بنابراین، داس و چکش آن جایگاه سابق خود را در بسیاری از عرصه های کاری از دست داده است. به همین دلیل نباید ما با زمان حرکت کنیم تا پیچیدگی های سیستم سرمایه داری را که با آن مبارزه طبقاتی آشتی ناپذیری هم داریم، بهتر بشناسیم.

به علاوه هنگامی که به عنوان نیروهای کارگری کمونیستی، آفیش روز جهانی مان را با داس و چکش تزئین می کنیم آیا بخش عظیمی از طبقه کارگر که به عنوان پرستار، معلم و عموماً به عنوان کارگران خدماتی، فرهنگی و فکری کار می کنند را نادیده نمی گیریم؟!

۳- هم اکنون تصاویر زیاد بیست سی نفره و یا کم تر و بیش تر در سایت های اینترنتی منتشر شده اند که تعدادی از رفقای فعال سیاسی کارگری و عمدتاً هم رفقای مرد در کوه و دشت و کمر باندرولی را به درخت ها آویزان کرده و بر روی زمین نشسته اند با همدیگر در حال گفتگو و تبادل نظر و یا سخن رانی هستند. و یا با مشت های گره کرده سرودهای انقلابی و سرود انترناسیونال می خوانند. سؤال از این رفقا این است که واقعا روز جهانی کارگر، چه ربطی به کوه و دشت و جنگل دارد؟ کوه و دشت و جنگل اگر می توانند برای جشن هایی چون سیزده بدر مناسب و تفریحی باشند اتفاقاً برای برگزاری روز جهانی کارگر علیه سیستم سرمایه داری و طرح خواست ها و مطالبات کارگری به هیچ وجه مناسب نیستند.

البته یک گروه چریکی می تواند در مقر خود دست به این کار بزند اما این که تعدادی از فعالین کارگری، در روز جهانی کارگر شهرها و محلات را ترک کنند و در گروه های کوچک برای خود و هم فکرائش سخن رانی کنند و سرود بخوانند نه تنها هیچ تاثیری در مبارزه روز جهانی کارگر ندارند، بلکه به ضرر سازمان دهی و پیش برد امر مبارزاتی روز جهانی کارگر حرکت کرده اند.

این رفقا که از قبل ریسک امنیتی را می پذیرند و قرار است راهی کوه و دشت شوند و در آن جاها روز جهانی خود را گرامی بدارند دیگر پیشاپیش طرح و نقشه عملی و سیاستی برای برگزاری اول ماه می در شهرها و محلات را کنار گذاشته اند. چون جایگاه هدف شان چیز دیگری و جای دیگری ست.

آیا بهتر نیست در هر سطحی که امکانات و مسایل امنیتی اجازه می دهد نیروی خودمان را برای سازمان دهی و برگزاری اول ماه می در محل کار و محلات و شهرها اختصاص دهیم؟ آیا حتی اگر مجبور باشیم صرفاً بیانیه ها و قطعنامه های خود را در شهرها و محلات و محل کار توزیع کنیم تأثیرش بیش تر از این نیست که در کوه و دشت و جنگل برای همدیگر سخن رانی کنیم و سرود بخوانیم؟!

آن چه که در بالا به عنوان ملاحظه مطرح کردم از سر دل سوزی برای مبارزه طبقاتی مان و تاثیر آن در شرایط موجود خفقان و سانسور حکومت اسلامی علیه سرمایه داران و این حکومت جانی ستم گر و تبه کار و استثمارگر است. به علاوه همه می دانیم که زیست و زندگی حدود سه میلیون شهروند افغانی در ایران، هم اکنون جدی تر از گذشته در خطر است. برخی از کارگران افغانی در ایران، حدود چهار دهه است کار و زندگی می کنند. اما اکنون حکومت اسلامی ایران، قصد دارد به زور آن ها را به جنگ و جهنم افغانستان برگرداند. تصور کنید که یکی از دولت های اروپایی و یا آمریکای شمالی چنین تصمیمی را علیه ما پناهندگان و مهاجرین ایرانی گرفته و قصد دارند ما را به جهنم حکومت اسلامی بفرستند؛ پلیس در تعقیب مان است؛ به پارک ها، سواحل تفریحی، استخرها، رستوران و بارها و دیگر مراکز عمومی صرفا به دلیل ایرانی بودن راه نمی دهند ما چه کار می کنیم؟ چه انتظاری می توانیم از شهروندان، سازمان های سیاسی، نهادهای دموکراتیک مردمی و تشکل های کارگری و غیره کشوری که ساکن هستیم، داشته باشیم؟

الان خودمان را به جای همان افغانی های مقیم ایران بگذاریم که ما را در کشورهای غربی به پارک ها و استخرها و رستوران ها و غیره راه نمی دهند. هیچ حقوقی هم به ما تعلق نمی گیرد. و مهم تر از همه پلیس هم دنبال مان است تا ما و خانواده مان را دستگیر و زندانی کند و با ضرب و شتم به ایران برگرداند؟

در چنین شرایطی، طبقه کارگر ایران و همه نیروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی چپ و آزادی خواه و انسان دوست داخل و خارج کشور، وظیفه انسانی، اجتماعی و سیاسی دارند و موظفند از حق شهروندی افغانی های مقیم ایران دفاع کنند و نگذارند آن ها قربانی سیاست های وحشیانه و راسیستی حکومت اسلامی و رقابیش در افغانستان شوند. همان طور که ما ایرانی ها در چهارگوشه جهان حق شهروندی و پناهندگی سیاسی و اجتماعی داریم به همان نسبت نیز پناهندگان و مهاجرین و کارگران افغانی و غیرافغانی در ایران و یا کشورهای دیگر دارند. تعرض حکومت اسلامی به شهروندان افغانی مقیم ایران، تعرض به طبقه کارگران ایران و همه انسان های آزاده جامعه است.

آن طور که حکومت اسلامی و دستگاه های تبلیغی اش علیه شهروندان افغانی در ایران راه انداخته اند و آن ها را عامل خشونت، بی کاری و گرانی و غیره در جامعه معرفی می کنند تا خود را به عنوان عامل اصلی همه این مسایل تبرئه کنند همان تبلیغاتی ست که همه گروه های فاشیستی پارلمانی و غیرپارلمانی غرب علیه همه پناهندگان و مهاجرین راه می اندازند و ما با آن ها آشنا هستیم. پس واضح است که عامل اصلی همه معضلات و مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران، نه افغانی های مقیم ایران، بلکه بر عکس سرمایه داران و حکومت اسلامی آن هاست. بنابراین، بر خلاف ادعاهای سران و مقامات و رسانه های حکومت اسلامی، خشونت در جامعه، بی کاری و گرانی و غیره در ایران کم ترین ربطی به کارگران و مهاجرین افغانی ندارد و دروغ بزرگی برای پیش برد سیاست های فاشیستی شان بر علیه آن ها و کل جامعه ایران است. رفتاری که حکومت اسلامی و ناسیونالیست ها و شونیست های عظمت طلب ایرانی با شهروندان افغانی مقیم ایران دارند بی شرمانه و وحشیانه است و به هیچ وجه توجیه پذیر نیست. به همین دلیل باید با صدای بلند این سیاست های فاشیستی حکومت اسلامی را محکوم کرد و از افکار عمومی جامعه ایران و جهان خواست آن را محکوم کنند و از سوی دیگر، در دفاع و همبستگی با پناهندگان و مهاجرین و کارگران افغانی در ایران، باید کمپین های موثری در داخل و خارج کشور راه انداخت. ما به نوبه خود به فکر چنین اقداماتی هستیم.

در پایان، مجددا تاکید کنم آن چه که در بالا به آن ها اشاره کردم نقد و نگاهی بر فعالیت های خودمان است و امیدوارم در طول مبارزه پیگیر خود بتوانیم آن ها و ضعف های دیگرمان را بر طرف کنیم و مبارزه مان را پالایش دهیم. به علاوه مهم تر از همه، این شور و شوق مبارزاتی مان را صرفا به روزهایی چون روز کارگر و هشت مارس که به درستی به اوج می رسانیم محدود نکنیم و هم چنان آن را گام به گام و محکم ارتقا دهیم. هم چنین ما موظفیم قطعنامه هایی را که در روز جهانی کارگر منتشر کردیم برای تحقق بند بند آن ها، پیگیر و روزانه مبارزه کنیم.

شکی نیست که مبارزه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به خصوص در حاکمیت دیکتاتورها، کار چندان ساده ای نیست و خطر ها و ریسک ها و پیچیدگی های خود را دارد و گاه مساله مرگ و زندگی نیز در میان است. هم اکنون زندان های حکومت اسلامی مملو از چهره ای سرشناس جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانش حویی، روزنامه نگاران و وکلا و غیره است. اما بحث بر سر مبارزه و جان فشانی های فردی و گروهی نیست؛ بلکه بحث بر سر سازمان دهی مبارزه طبقاتی کارگران و همه محرومان بدون در نظر گرفتن جنسیت و ملیت و باورهای فردی و بسیج آن ها در صفی متحد و متشکل و آگاهانه و هدف مند علیه سیاست های سرمایه داران و دولت آن در سراسر جامعه ایران است. اگر حکومت اسلامی، فعالین سیاسی و اجتماعی را دستگیر و زندانی می کند؛ اگر چنین رفتار وحشیانه و فاشیستی با شهروندان افغانی مقیم ایران دارد؛ اگر زنان را به طور سیستماتیک سرکوب می کند؛ اگر حقوق کودکان را پایمال می کند و هم چنان به حکومت سانسور و اختناق خود ادامه می دهد دلیل عمده اش این است که کارگران و محرومان و آزادی خواهان جامعه هنوز صف قدرت مند طبقاتی خود را به وجود نیاورده اند. بنابراین، اگر کارگران ایران نه به مثابه آحاد جامعه، بلکه به عنوان یکی از طبقات اصلی جامعه چرخ تولید سرمایه داری را بخواهند و نیروهای سیاسی و اجتماعی نیز در خیابان ها دست به راه پیمایی و اعتراض بزنند آن وقت حکومت اسلامی، نه تنها جرات این همه سرکوب و وحشی گری را نخواهد داشت، بلکه اجبارا قدم به قدم در مقابل پیش روی مردم عقب نشینی کرده و سرانجام با قدرت مردمی به قعر گورستان تاریخ سقوط خواهد کرد.

اما به شرط این که طبقه ما و همه مدافعین جنبش کارگری کمونیستی و مردم آزاده ضعف ها و نقاط قوت جنبش مان را بشناسیم و آلترناتیو طبقاتی مان را نیز در مقابل کل جامعه قرار دهیم.

پنج شنبه چهاردهم اردیبهشت ۱۳۹۱ - سوم می ۲۰۱۲